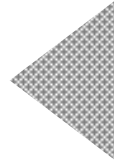


# اقتصاد، توسعه و اخلاق



سید محمد حسن مصطفوی<sup>۱</sup>

(تاریخ دریافت ۸۸/۶/۱۵ - تاریخ تصویب ۸۸/۱۰/۱۰)

## چکیده

بحث اخلاق از یونان باستان مطرح بوده و یکی از آثار ارسطو تحت عنوان اخلاق، هنوز به عنوان یک کتاب کلاسیک در رشته‌های مربوطه در دانشگاه‌ها مطرح بوده و تدریس می‌شود. اقتصاد نیز تا قبل از تأسیس علم اقتصاد، ذیل اخلاق جای می‌گرفت و پس از تأسیس علم اقتصاد توسط آدام اسمیت، تا مدت‌ها علم اقتصاد در زیرمجموعه اخلاق تدریس می‌شد تا کم‌کم با تعریف جدیدی از انسان به عنوان «انسان اقتصادی» و نیز تسلط روش اثبات‌گرایی و بویژه استفاده از ابزار ریاضیات، اقتصاد به مرور از اخلاق فاصله گرفت و در نیمه اول قرن بیستم، جدایی کامل این دو به وقوع پیوست تا اینکه پس از بروز مشکلاتی از جمله افراط در فردگرایی از نیمه قرن بیستم، گرایشی خلاف این روند در اقتصاددانان به وجود آمد.

بحث توسعه نیز به معنای خاص آن که در قرن بیستم طرح شد، به همین سرنوشت دچار گردید. اقتصاددانان نسل اول توسعه، این موضوع را مکانیکی می‌دیدند و بیشتر، رشد را معیار آن می‌دانستند تا معضلات رشد بی‌اخلاق و بدون جهت که فقر، نابرابری و تخریب محیط زیست پیامد آن بود. این امر صاحب‌نظران را بر آن داشت تا در تئوری‌های توسعه، تجدیدنظر کرده و اخلاق توسعه را مطرح نمایند. در این مقاله که با روشی تحلیلی و توصیفی و با داده‌های اسنادی و کتابخانه‌ای تدوین شده، این روندها بررسی گردیده است.

**واژگان کلیدی:** اخلاق، رشد اقتصادی، اخلاق توسعه، فقر، نابرابری، تخریب محیط زیست، انسان اقتصادی، روش اثباتی، فردگرایی، سرمایه اجتماعی.

### مقدمه

دغدغه اخلاق همواره با بشر همراه بوده و اغلب اندیشمندان در آموزه‌های خود، نهادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مطلوب و کارآمد را ذیل مفاهیم اخلاقی و بویژه عدالت ارائه می‌دادند. تئوری‌های اقتصاد و توسعه از آبخور خود جدا افتادند و از این بابت مشکلات عدیده‌ای دامنگیر اجتماعات شد و بسیاری از صاحب‌نظران برای چاره‌جویی، مجدداً به اخلاق و عدالت رجوع نموده‌اند.

این مقاله با استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای و با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی این فرایندها پرداخته و مرور کوتاهی به اخلاق و رویکردهای اخلاقی، اخلاق و اقتصاد و آسیب‌های اخلاق بدون اقتصاد، بازگشت اقتصاد به اخلاق، مدل‌ها و چالش‌های توسعه، گزارشی از نتایج توسعه و تجدید نظر در برنامه‌های توسعه و اخلاق توسعه خواهد داشت.

### نگاهی به اخلاق و رویکردهای اخلاقی

اخلاق همواره با ارزش‌ها، تکلیف‌ها و باید و نبایدهایی که خیر را جستجو می‌کند، عجین بوده است. در فلسفه اخلاق، اخلاق موضوع بررسی‌های کلی قرار می‌گیرد و موضوعاتی مانند اینکه آیا اخلاق و ارزش‌ها، امور اعتباری یا حقیقی‌اند؟ ارزش‌ها خود با چه معیاری ارزیابی می‌شوند؟ ارزش‌ها چه ارتباطی با دانش‌ها (عقلانیت و آگاهی) دارند؟ اخلاق با چه روش‌هایی قابل مطالعه است؟ اخلاق و روش‌های بررسی اخلاق چه محدودیت‌هایی دارند؟ در فلسفه اخلاق مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند.

در تعبیری کامل‌تر فلسفه اخلاق به عنوان شاخه‌ای از پژوهش‌های علمی به خیر انسانی می‌پردازد که می‌باید بر شناختی از انسان استوار باشد تا روشن سازد که کدامیک از شیوه‌های زندگی مناسب سرشت انسان‌ها است (راغفر، ۱۳۸۶).

بحث اخلاق در یونان باستان از رونق زیادی برخوردار بود و فیلسوفان مطرح آن روزگار، هر یک به نحوی به اخلاق و فلسفه اخلاق پرداخته‌اند. افلاطون از فلاسفه بزرگ آن روزگار نیز به این مقوله پرداخته و با بررسی روان انسان‌ها و اینکه روان انسان سالم چه چیزی را خوب می‌داند،

شروع کرده و بحث اخلاق خود را بر آن پایه بنا می‌کند. ارسطو اما بر خیر تکیه کرده و خیر را محصول شکوفایی وجود انسانی در جهت نیل به کمال و سعادت می‌داند. از معروف‌ترین دیدگاه‌ها، دیدگاه کانت است که می‌توان آن را حد فاصل نظریات دوران جدید و دوران قبل دانست که سعی کرده تا فلسفه اخلاق خود را بر عقل محض استوار سازد و البته که وی عقل را دارای محدودیت و در چارچوب مشخصی ارزیابی می‌نمود و نیز بر تکالیف - و نه بر حقوق - انسان‌ها تکیه می‌کرد.

همچنین دو رویکرد از متعارف‌ترین رویکردها به نظریه اخلاقی، نظریه‌های تکلیف‌گرا و غایت‌گرا هستند. نظریه‌های تکلیف‌گرا بر یک سری قوانین، اصول و یا احکام استوارند که انسان‌ها از آنها تبعیت می‌کنند. اخلاق مربوط به کتب الهی تکلیف‌گرایانه هستند. در نظریه‌های غایت‌گرا، هدف یا اهدافی والا مشخص می‌شود که باید در عمل محقق شوند که این نظریه‌ها اقداماتی را به عنوان ابزار و وسایل نیل به آن اهداف گزینش و انتخاب می‌کنند که سعادت‌گرایی ارسطویی چنین است (راغفر، ۱۳۸۶).

## اخلاق و اقتصاد

اخلاق عمدتاً به غایات (اهداف) نیک و خیر و رسیدن به اهداف با ابزارهایی که آنها نیز در جهت خیر باشند، اطلاق می‌گردد. از سوی دیگر، اقتصاد متعارف نه به خیر و سعادت و نیکی‌ها که به واقعیت و کشف واقعیت با ابزار عقلانیت می‌اندیشد. پروژه کشف امکان ادغام عقلانیت (به عنوان نماد اقتصاد) و اخلاق، یکی از موضوعات اصلی منابع فلسفه اخلاق و علم اقتصاد در طول سه دهه گذشته بوده است. در تعامل فلاسفه اخلاق و علم اقتصاد، توجه علم اقتصاد عمدتاً معطوف به کارایی در تخصیص بهینه منابع است. در مقابل توجه فلسفه اخلاق، معطوف زمینه‌های اخلاقی نظریه‌های اقتصادی بر حسب موفقیت یا شکست آن‌ها در تأمین شرط‌های عدالت است (راغفر، ۱۳۸۶). به زبان ساده‌تر، اقتصاد کارایی را در تخصیص منابع کمیاب بین اهداف رقیب و تولید بیشترین کالا و خدمات ارزیابی می‌کند، در صورتی که اخلاق به چگونگی توزیع منابع (منابع و امکانات) بر اساس ارزش‌ها بین افراد می‌پردازد.

ارسطو اقتصاد را تحت عنوان «تدبیر منزل» معرفی کرد که در چارچوبی کلی، لحن و صبغه فلسفی داشت و زیرمجموعه اخلاق قرار گرفت و به سیاست پهلو می‌زد.

در دو قرن آخر قرون وسطی که اروپائیان کم‌کم از سیطره حاکمیت مسیحی که بر تمامی شئون

زندگی دنیوی و اخروی آنان سایه افکنده بود، خارج می‌شدند و به دنبال دستاویز تنوریک برای سامان دادن به زندگی خود بودند، آموزه‌های ارسطو را مناسب یافتند، به طوری که کتاب اخلاق ارسطو به یکی از کتاب‌های اصلی متن درسی اسکولاستیکی تبدیل شد. در چارچوب این کتاب بود که اقتصاد اسکولاستیکی به وجود آمد و تفاوت آن با نگاه ارسطویی این بود که در اقتصاد قرن ۱۳ میلادی تا حدود ۴-۳ قرن بعد، دین و الهیات نقش بارزی یافتند.

مرکانتیلیست‌ها<sup>۱</sup> یا بازرگانان (سوداگران) از قرن ۱۵ تا نیمه‌های قرن ۱۸ تفکر خود را در اروپا اشاعه دادند. آنها بر خلاف نظر اقتصاددانان معاصر که دخالت دولت را- مگر در موارد خاص- در اقتصاد جایز نمی‌دانستند، دولت را به دخالت در اقتصاد و تجارت تشویق می‌کردند تا هر چه طلای بیشتری به کشور وارد و کشور ثروتمندتر شود، زیرا طلا را منشأ ثروت و رونق اقتصادی می‌دانستند. اما مکتب سوداگری، شکاف روشنی را با دیدگاه‌های اخلاقی و آموزه‌های ارسطو و سنت توماس آکوئیناس و به طور کلی قرون وسطی بر جای گذاشت (گالبریس<sup>۲</sup>، ۱۹۸۷؛ به نقل از: آلوی، ۱۳۸۴).

در دانشگاه‌های اروپایی قرن ۱۸ نیز اقتصاد به صورت بخشی از فلسفه اخلاق تدریس می‌شد و روشن‌ترین مثال آن، دروس فرانسیس هاجسون، استاد آدام اسمیت در دانشگاه گلاسکو است. دروس فلسفه اخلاق وی یک بخش درباره فضیلت بود و بخش دوم حقوق، اقتصاد و طبیعت بود که همه ذیل اخلاق ارائه شد (با استفاده از آلوی، ۱۳۸۴).

### تأسیس علم اقتصاد و فرجام آن

یکی از شاخه‌های علم اخلاقی که رفته رفته از ریشه‌های خود جدا و مستقل شد، علم اقتصاد بود. اقتصاددانان اولیه مانند آدام اسمیت و استاد وی در دانشگاه گلاسکو، هاجسون و نیز شاگرد وی جان میلار، اقتصاد را بر اخلاق متکی کرده بودند.

دو فرایندی که در تاریخ علم اقتصاد به وقوع پیوست و اقتصاد را کم‌کم از اخلاق دور نمود، تسلط روش اثبات‌گرایی<sup>۳</sup> و نیز استفاده از ابزار ریاضیات بود که این روش و ابزار به موفقیت

۱- Mercantilists

۲- Galbraith

۳- Positive

کمی در اقتصاد بسیار مدد رساند، همان طور که در علوم طبیعی موفقیت‌های بسیاری به همراه آورده بود. دیوید ریکاردو، اقتصادی را که هر چه بیشتر به ریاضیات گرایش می‌یافت، علمی می‌انگاشت. ارزش‌گذاری‌های اخلاقی به این ترتیب در اقتصاد کمرنگ و کمرنگ‌تر شد و حتی کار به جایی رسید که به تعبیری می‌توان گرایش فروض اولیه و بنیادین اقتصاد خرد را ضد اخلاقی قلمداد نمود؛ این موضوع از آنجا اهمیتی مضاعف می‌یابد که اقتصاد کلان مرسوم نیز بر پایه اقتصاد خرد بنا شده است.

اما یکی از مهمترین آن فروض بنیادین اقتصاد خرد، انسان اقتصادی می‌باشد که شدیداً عقلانی، حسابگر، منفعت‌طلب و حتی طمع‌ورز و تنها به فکر خود، می‌باشد. همان که نهایتاً در لیبرالیسم اقتصادی به عنوان مهمترین اصل فکری و فلسفی نظام سرمایه‌داری بر دو اصل اصالت فرد و آزادی فردی شکل می‌گیرد (نمازی، ۱۳۷۴).

اگر در قرون گذشته، اقتصاد به گونه‌ای تدوین می‌شد تا به سعادت فردی و خیر عمومی مدد رساند، در دوران جدید، انسان اقتصادی در جهت کاملاً خلاف آن تعریف گردید که خودخواهی انسان‌ها در آن، هم به رسمیت شناخته شد و هم به سوی خودمحموری تشویق گردید.

### پیدایش اقتصاد به عنوان علم (آدام اسمیت)

اکثر اقتصاددانان، تبیین تجربی و تفسیرهای علمی از اقتصاد را از نیمه دوم قرن ۱۸ و با آثار آدام اسمیت<sup>۱</sup> می‌شناسند؛ اگرچه کتاب «ثروت ملل» توسط اسمیت در سال ۱۷۷۶ میلادی نگاشته شده است. هر چند جدایی اقتصاد از اخلاق به صورت بطنی از قرن ۱۵ میلادی آغاز شده بود، اما هنوز در قرن ۱۹ آنچه توسط اسمیت تئوریزه می‌شد، اقتصاد ذیل مبحث اخلاق توسط وی و برخی شاگردانش بویژه در دانشگاه‌های انگلستان تدریس می‌گردید. در نظریات اسمیت، خیرخواهی، وفای به عهد و فضیلت در تجارت و اقتصاد اهمیت دارد و حتی انباشت ثروت ملل می‌باید ذیل ملاحظات و اصول اخلاقی و بویژه عدالت صورت پذیرد.

۱- Adam Smith (1723-1790)

### اقتصاد کلاسیک پس از اسمیت (مالتوس، ریکاردو، میل و مارشال)

توماس رابرت مالتوس<sup>۱</sup> اقتصاددان مشهور مکتب کلاسیک و یکی از مشهورترین عالمان اجتماعی قرن نوزدهم و صاحب کرسی تاریخ و اقتصاد سیاسی در انگلستان بود. از آنجا که وی کشیش بود، علم اقتصاد را اخلاقی می‌دانست و آن را بر پایه اخلاق بنا کرد.

توسط دیوید ریکاردو<sup>۲</sup> بود که اقتصاد به عنوان علم تولید ثروت، از اخلاق اندکی جدا شد و او آن را از پایگاه بنیانگذار آن دور و به ریاضیات نزدیک نمود. اگرچه مالتوس تلاش کرد تا جایگاه اقتصاد را به همان صورت قبلی حفظ کند و صریحاً اعلام کرد: علم اقتصاد سیاسی شباهت بیشتری به اخلاق و سیاست دارد تا ریاضیات؛ همان‌گونه که در مکتب آدام اسمیت به علوم اخلاقی و سیاست بسیار نزدیک تر است (مالتوس<sup>۳</sup>، ۱۹۸۶؛ به نقل از آلوی، ۱۳۸۴).

پس از آن، جان استیوارت میل<sup>۴</sup> که آرای او از دهه ۱۸۲۰ میلادی به مدت نیم قرن ارائه گردید، قائل بود علوم اخلاقی نسبت به علوم طبیعی عقب مانده‌اند، وی در روش‌شناسی خود اقتصاد را صرفاً به واقعیت‌ها مرتبط می‌دانست و مانند علوم فیزیکی، از معادلات و اتحادهای ریاضی در کتاب اصول خود بهره برد و مهمتر از آن، «انسان اقتصادی» را برای اولین بار تئوریزه کرد، به صورتی که این انسان یک حداکثرکننده ثروت بود. میل برای اقتصاد در جستجوی جایگاهی در زیر مجموعه علوم فیزیکی بود.

اگرچه میل نکاتی ناهماهنگ با موارد فوق را نیز ارائه داده است اما جهت‌گیری کلی او در مسیر فوق ارزیابی می‌گردد. با درگذشت میل، اقتصاد کلاسیک آخرین نظریه‌پرداز خود را از دست داد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### دوران پس از اقتصاد کلاسیک (جونز و مارشال)

با ورود ویلیام استنلی جونز<sup>۵</sup> که تئوری‌هایش در دو دهه ۸۰-۱۸۷۰ میلادی ارائه گردید، علم اقتصاد دوران گذار از کلاسیک به دوره مدرن را تجربه کرد. او بین اقتصاد و علوم طبیعی

۱ - Thomas Robert Malthus (1766-1834)

۲ - David Ricardo (1772-1823)

۳ - Malthus

۴ - John Stuart Mill (1806-1873)

۵ - William Stanley Jevons (1835-1882)

شبهات زیادی می‌دید و از این جهت اقتصاد را به ریاضیات و آمار نزدیک‌تر و این علم را تکنیکی‌تر (مکانیکی‌تر) کرد و به ترتیب ارزش‌های اخلاقی از این علم ریاضی و مکانیکی شده، کاملاً دور شد و از نظر وی اقتصاد سیاسی<sup>۱</sup> می‌بایست دانش اقتصاد<sup>۲</sup> یا علم اقتصاد<sup>۳</sup> تغییر نام پیدا کند. علاوه بر موارد فوق، جونز نوعی لذت‌گرایی<sup>۴</sup> را نیز وارد نظریه اقتصادی کرد.

پس از جونز، آلفرد مارشال<sup>۵</sup> که نظریات خود را از اواسط دهه ۱۸۸۰ تا اواسط دهه ۱۹۲۰ میلادی ارائه داد، و از انتخاب نامی که جونز بر این علم پیشنهاد کرده بود، استقبال نمود و کتاب خود را تحت عنوان «اصول علم اقتصاد»- که برای اولین بار از این عنوان استفاده می‌شد- منتشر ساخت که پس از او عنوان علم اقتصاد، جهانی شد. این مارشال بود که مانند میل، اقتصاد را مرتبط با واقعیت‌ها می‌دانست و نه ارزش‌ها و به استفاده از ریاضیات در تبیین مفاهیم اقتصادی توصیه می‌کرد و نهایتاً در اوایل قرن بیستم، با تأسیس مدرسه و رشته مستقل اقتصاد و شاخه‌های وابسته، از علوم سیاسی گام بلندی در این راه برداشت (با استفاده از آلوی، ۱۳۸۴).

### اثبات‌گرایی (رابینز و فریدمن)

روش‌شناسی لیونل رابینز<sup>۶</sup> و میلتون فریدمن<sup>۷</sup> که بر اثبات‌گرایی مبتنی بود، بر جهت‌گیری علم اقتصاد بسیار تأثیر گذاشت و به این صورت از سنت اسمیت بویژه در رویکرد اخلاقی، دیگر چیزی باقی نمی‌ماند و فرض حداکثرسازی مطلوبیت به حداکثرسازی ثروت و نهایتاً به خودخواهی به عنوان پایه اقتصاد خرد تبدیل شد. بدون استفاده از ریاضیات، دیگر اقتصاد، علم نبود و اقتصادسنجی بر بخش اعظم مطالعات علمی چیره گشت و اقتصادسنجی نیز روز به روز گسترش یافت.

مکتب اثبات‌گرایی از ابتدا تکلیف خود را با اهداف اخلاقی، روشن و آن را در حوزه اقتصاد رد

۱ - Political Economy

۲ - Economics

۳ - Economic Science

۴ - Hedonism

۵ - Alfred Marshall (1842- 1924)

۶ - Lionel Robbins (1898-1984)

۷ - Milton Friedman (1912-2006)

کرده است و بی‌جهت نیست که اقتصاد اطلاعات و تئوری بازی‌ها که سراسر بر پایه ریاضی بنا شده، روز به روز رونق بیشتر می‌گیرد و در عوض تاریخ عقاید اقتصادی که - لاجرم جایگاه اخلاقی اقتصاد در شکل‌گیری و تحولات آن بحث می‌شود- از دروس این علم حذف می‌شوند. به این ترتیب دغدغه‌های اخلاقی از اقتصاد، جدا و به کناری گذاشته شد.

### آسیب‌های اقتصاد بدون اخلاق

علم اقتصاد بدون اخلاق تا بدانجا پیش رفت که فرضیه‌های اقتصاد خرد که اقتصاد کلان نیز بر آن نهاده شده است، بر حسابگری، خودخواهی و حتی حرص و طمع‌ورزی تأکید ورزیدند و هیچ جایی را برای گذشت و رعایت انصاف، ترجیح منافع اجتماعی بر نفع فردی، کمک‌های داوطلبانه و پیشبرد اهداف جمعی، باقی نگذاشت.

از مطالعاتی که در این باره انجام شده، نتیجه‌گیری می‌گردد که آموزش اقتصاد متعارف، دانشجویان و شهروندان را خودخواه‌تر می‌کند و همکاری با دیگران را کاهش می‌دهد و در نهایت از بین می‌برد. هر جا که تئوری‌های اقتصادی بیشتر رایج شده، گرایش به «سواری مجانی»<sup>۱</sup> نیز افزایش یافته و انگیزه‌های اخلاقی و انسانی کم‌رنگ‌تر شده است (ر.ک. هانسمن و میشل،<sup>۲</sup> ۱۹۹۳ و فرنک و دیگران<sup>۳</sup>، ۱۹۹۶؛ به نقل از آلوی، ۱۳۸۴).

همچنین یکی از دلایلی که «سرمایه اجتماعی»<sup>۴</sup> از نیمه دوم قرن بیستم روز به روز بیشتر مطرح گردید، بی‌اعتمادی بی‌دلیلی بود که در جوامع غربی در اثر اعمال تئوری‌های اقتصادی رایج شد؛ به طوری که در دهه ۱۹۹۰ میلادی بیشترین ارجاع مجلات معتبر جهان، مربوط به کلید واژه سرمایه اجتماعی بود (مصطفوی، ۱۳۸۷).

سرمایه اجتماعی از مفاهیمی است که بیشتر بر روی اعتماد، شبکه‌های اجتماعی و همبازی شکل می‌گیرد؛ مفاهیمی که با رواج نظریه‌های صرف اقتصادی، از جوامع رخت بر می‌بندد. مطالعات زیادی همبستگی بین سرمایه اجتماعی و رشد اقتصادی را نشان می‌دهد که از معروف‌ترین این مطالعات، پژوهش رابرت پانتام است. وی بر روی شهرهای شمال و جنوب ایتالیا بررسی‌هایی را

۱ - Free Riding

۲ - Hansman & Michael, 1993

۳ - Frank & etal, 1996

۴ - Social Capital



انجام داده و به این نتیجه رسیده بود که عوامل اقتصادی دو منطقه تقریباً مشابه است ولی رشد و توسعه برخی مناطق و شهرها مانند فلورانس، بولونیا و جنوا از برخی مناطق و شهرها مانند کالابریا و سیسیل بسیار بیشتر است. این موضوعی که پانام پاسخش را یافته بود تا مدت‌ها به عنوان معمای رشد، مطرح بود که چرا برخی مناطقی که از نظر امکانات اقتصادی تا حدود زیادی مشابه‌اند، از نظر پیشرفت‌های اقتصادی و تولیدی تفاوت زیادی دارند؟ سطح متفاوت سرمایه اجتماعی پاسخ اصلی این سؤال بود (ر.ک. پانام، ۱۳۸۵).

در جوامعی که منافع فردی و خودمحوری که از آموزه‌های اقتصادی بدون اخلاق است، رواج داشته باشد، سرمایه اجتماعی کاهش می‌یابد و بر تولید و رشد و توسعه اثر منفی می‌گذارد.

### بازگشت اقتصاد به اخلاق

لیونل رابینز که خود در اشاعه روش اثبات‌گرایی در علم اقتصاد نقش بسزایی داشت که اقتصاد را هر چه بیشتر از اخلاق دور کرد، برای نخستین بار مدعی شد که تمایز فلسفی میان ارزش‌ها و واقعیت‌ها، منجر به افزایش شکاف میان اخلاق و اقتصاد می‌شود. با بحث‌هایی که رابینز در این باره آغاز نمود و دیگر اندیشمندان آن را دنبال کردند، مقوله اخلاق و اقتصاد و اهمیت اصول اخلاقی و ارزش‌های انسانی در علم اقتصاد و روابط اقتصادی وارد عرصه‌های نظری شد.

از سوی دیگر، طرح مبحث اخلاق و اقتصاد در دهه‌های اخیر، از ارجحیت بیشتری برخوردار شده است. این امر هنگامی شدت یافت که بسیاری از اقتصاددانان نظیر آمارتیاسن با وقوف بر این واقعیت که بخش اعظمی از مسائل و روابط اقتصادی اساساً با مسائل و روابط اخلاقی پیوند تنگاتنگ دارند، احساس کرد که فاصله بین نظریه‌های علم اقتصاد و روابط اقتصادی موجود، با ملاحظات و ارزش‌های انسانی و اخلاقی رو به تزاید است و فقدان یک فلسفه و نظریه اخلاقی مشخص، می‌تواند به پیدایش تناقض‌های جدی در عرصه سیاست، اقتصاد و اجتماع منجر شود.

در نتیجه تشخیص دوگانگی و شکاف بین اصول و ارزش‌های اخلاقی و اصول و مبانی تئوریک علم اقتصاد، نظریه‌پردازی و تعدیل پیوند میان مقوله اخلاق و اقتصاد در نهادهای آکادمیک و محافل فکری با ماهیتی میان رشته‌ای شکل گرفت و نظریه‌پردازی چون جوزف استیگلیتز<sup>۱</sup>

۱ - Joseph Stiglitz (1942-)

مایکل تودارو<sup>۱</sup>، آمارتیاسن<sup>۲</sup>، آلبرت هیرشمن<sup>۳</sup>، دیوید لوئیس، جان راولز و دیگران در این باب قلم فرسایی کرده‌اند (با استفاده از راغفر، ۱۳۸۶).

### تاریخچه مختصر توسعه

ویلیام آرتور لوئیس<sup>۴</sup> استاد کرسی اقتصاد دانشگاه منچستر از اولین کسانی است که پس از جنگ دوم جهانی درباره توسعه جهان سوم کتاب نگاشته‌اند. کتاب معروف «نظریه رشد اقتصادی» وی پس از جنگ انتشار یافت. لوئیس در سال ۱۹۵۰ میلادی، تدریس اقتصاد توسعه را در دانشگاه منچستر آغاز نمود.<sup>۵</sup>

نخستین سمینار توسعه در سال ۱۹۵۰ میلادی در دانشگاه آکسفورد برگزار گردید و درس اقتصاد توسعه در آمریکا برای نخستین بار در سال ۱۹۵۳-۱۹۵۲ میلادی در دانشگاه هاروارد تدریس شد. در دهه ۱۹۵۰ تعداد نشریات مربوط به توسعه اقتصادی افزایش یافت و تعداد مقالات توسعه در فاصله ۵۴-۱۹۵۰ تا ۶۴-۱۹۶۰ میلادی سه برابر شد (میر، ۱۳۸۲ و قنادان، ۱۳۸۶) و پس از آن بحث توسعه و نقد توسعه و اخلاق توسعه رفته رفته رونق یافت و امروزه به بحث‌های مطرح اقتصادی تبدیل شده است.

### مدل‌ها و چالش‌های توسعه

پس از جنگ جهانی دوم، کشورهای مستعمره، استقلالشان را بازیافتند و در چاره‌جویی برای اقتصاد خود، توسعه را هدف قرار دادند. این کشورها که بسیاری‌شان از استعمار انگلستان آزاد شده بودند، برای دستیابی به توسعه مجدداً به انگلستان رجوع کردند و آن کشورهایی که از انگلستان کینه بیشتری داشتند و مردمشان مایل به مراجعه به انگلیس نبودند، از آمریکا برای این منظور استمداد طلبیدند.

۱ - Micheal P. Todaro (1942)

۲ - Amartya K. Sen (1933)

۳ - Albert O. Hirschman

۴ - William Arthur Lewis (1915-1991)

۵ - لوئیس به همراه تودور شولتز به خاطر مطالعات بسیاری که در زمینه اقتصاد و به خصوص مشکلات کشورهای در حال توسعه داشتند، جایزه نوبل اقتصاد را در سال ۱۹۷۹ میلادی دریافت کردند.

نسل اول اقتصاددانان توسعه که پس از جنگ دوم جهانی سر بر آوردند، مدل‌هایی خوش‌بینانه، بلندپروازانه و متکی به کلیات، طراحی کرده و برخی کشورهای جهان سوم نیز آن مدل‌ها را کپی‌برداری کرده و سعی در اجرای آن‌ها داشتند.

مدل‌های اولیه راهبرد توسعه به انباشت سرمایه توجه می‌کردند؛ مدل‌هایی از قبیل: «مراحل رشد<sup>۱</sup>» روستو، «رشد متوازن<sup>۲</sup>» نرکس، «صرفه‌جویی‌های جانبی<sup>۳</sup>» و «فشار بزرگ<sup>۴</sup>» روزنشتاین-رودان، عرضه نامحدود کار و مدل دو بخشی<sup>۵</sup> لویس، فرضیه‌های پریش-میردال-سینگر درباره رابطه مبادله و جایگزینی واردات، نظریه «حداقل کوشش قاطع<sup>۶</sup>» لیبشتاین و «مدل دو شکاف<sup>۷</sup>» چنری (میر، ۱۳۸۲).

این اقتصاددانان می‌پنداشتند که دولت می‌تواند به کمک این راهبردهای کلان، موفق به ایجاد دگرگونی ساختارها در یک اقتصاد رو به توسعه شود. به باور آنان دولت می‌توانست شعارهای نسل اول را محقق می‌سازد؛ اقتصاد کشور با خروج از دور باطل فقر، از طریق فشار بزرگ و با رشد متوازن که منجر به مکمل شدن تقاضا می‌شد، به حداقل کوشش قاطع دست می‌یافت، از دام تعادل سطح پایین نجات پیدا می‌کرد و شرایط جهش روستو را محقق می‌ساخت (میر، ۱۳۸۲). از نظر آنان دولت، موجود پاک و بی‌نقصی بود که می‌توانست، نیل به توسعه را راهبردی نماید و سرانه درآمد را از طریق رشد تولید ناخالص افزایش دهد؛ یعنی نهایتاً می‌باید صرفاً رشد اقتصادی حاصل گردد.

در نگاه این صاحب‌نظران، برقراری عدالت اقتصادی، کاهش فقر، حفظ محیط زیست و حفظ ارزش‌های فرهنگی مدنظر نبود؛ همچنین در مدل‌های رشد اولیه، مشخص نبود که نهایتاً چه کسانی از رشد منتفع می‌شوند، تغییر قیمت‌ها اعم از تعدیل قیمت کالاها و خدمات، نرخ ارز، نرخ بهره و در مجموع تغییر قیمت‌های نسبی که در فرایند توسعه اتفاق می‌افتد، به نفع چه کسانی و

۱ - Stages of Growth

۲ - Balanced Growth

۳ - External Economy

۴ - Big Push

۵ - Dual- Sector Model

۶ - Critical Minimum Effort

۷ - Two-Gap Model

ضرر چه طبقاتی است؟ وضع زنان، کودکان و سالمندان و دسترسی آنان به بهداشت و در موارد مربوط به آموزش چگونه خواهد بود، وضع آنان بهتر یا بدتر می‌شود؟ آیا مداخله دولت‌ها و قدرت وسیع آنان که در اغلب قریب به اتفاق مدل‌ها دیده شده بود، سبب بهبودی تخصیص منابع و توزیع عادلانه‌تر مواهب توسعه خواهد شد؟ قدرتی که مسئولان دولتی در توزیع امکانات و اعتبارات پیدا می‌کنند که تا مدت‌ها با قیمت‌های کمتر از قیمت‌های متداول بازار قابل واگذاری است.

صاحب‌نظرانی که به نسل اول اقتصاددانان توسعه تعلق داشتند، به فرایند توسعه با الگوهای خود خوشبین بودند؛ اما مدل‌های آنان بعدها مورد انتقادات شدید قرار گرفت؛ زیرا در کشورها نه تنها فقر ریشه‌کن نشد، بلکه گسترده‌تر شده و بر جای مانده بود و حتی فقر شدید افزایش یافت، بیکاری از بین نرفت و نابرابری در درآمد و ثروت نیز مزید بر علت شد.

از سوی نسل بعدی، توسعه وسیع‌تر و پیچیده‌تر از رشد تولید تعریف شده است. رشد کیفی یا رشد مطلوب آنان، معیارهای وسیع‌تری از قبیل کاهش فقر، عدالت توزیعی، حمایت زیست‌محیطی و بویژه با تأکید آمارتیا سن، استحقاق‌ها و پیشبرد قابلیت‌های انسانی و اخیراً توسعه به مثابه آزادی را در برمی‌گیرد. در این دیدگاه وسیع‌تر، رشد درآمد و تولید ابزاری است که اهمیت و مطلوبیت آن به شدت مشروط به نقش آن در پیشبرد اموری است که ذاتاً با ارزش‌تر (اخلاقی‌تر) هستند (سن، ۱۹۹۹، و میر، ۱۳۸۲).

سیاست‌های موفق توسعه، نه فقط باید چگونگی حصول رشد سریع‌تر درآمد را تعیین کنند، بلکه همچنین باید بگویند چگونه می‌توان از درآمد برای دستیابی به دیگر ارزش‌های مربوط به توسعه استفاده کرد. نه فقط میزان رشد، بلکه الگوی رشد نیز به ویژه برای درک بهتر نقش توزیع درآمد در فراگرد توسعه مهم است (میر، ۱۳۸۲).

## گزارشی از نتایج توسعه

### فقر و نابرابری

به این ترتیب می‌بینیم که دنیای مدرن چه فرصت‌های چشمگیری برای دستیابی به ثروت و رفاه اقتصادی فراهم می‌آورد و در عین حال، به چه راحتی توده‌های انبوه بشری از این امکانات عظیم

محروم می‌شوند. اینکه حتی امروز، در همین دنیایی که به نحو باور نکردنی ثروتمند است، شمار زیادی از کودکان باید روزانه ۱۲ تا ۱۴ ساعت کار کنند تا به زحمت موجب بقای خانواده‌های خود شوند؛ اینکه در تعداد زیادی از کشورها از هر ۱۰۰۰ نوزادی که متولد می‌شوند ۱۰۰ نفر آنها در همان سال اول زندگی می‌میرند و اینکه در بسیاری از کشورها بیش از نیمی از جمعیت از امکان دسترسی به برق یا آب آشامیدنی سالم محرومند.

در حالی که درآمد سرانه چین از سال ۱۹۶۵ تا سال ۲۰۰۰ میلادی به طور متوسط سالانه حدود ۷ درصد رشد داشته است، در بسیاری از همین سال‌ها در السالوادور، بولیوی، سنگال، سیرالئون و ماداگاسکار، رشد منفی بوده و میانگین این سال‌ها وضعیت ناهنجاری را نشان می‌دهد.

همه اینها نشان‌دهنده نقص چشمگیری نه در دستاوردهای علمی، - زیرا به لحاظ فنی قادریم این امکانات را برای همگان فراهم سازیم - بلکه در نهادهای اجتماعی و سیاسی ماست. آیا ما اهداف درستی داشته‌ایم؟ ما به شدت جهت انباشت کوتاه‌بینانه اقتصادی کوشیده‌ایم، بی‌آنکه توجه کافی به رفاه همگان و برابری اساسی انسانی مبذول داریم (با استفاده از باسو، ۱۳۸۲).

این چنین بود که حدود ۱/۵ میلیارد از جمعیت جهان در کشورهای در حال توسعه با روزانه کمتر از یک دلار امرار معاش می‌کنند (بانک جهانی، ۲۰۰۰).

در آستانه سال ۲۰۰۰ میلادی، درآمد ۵۰ نفر از ستارگان و ثروتمندان هالیوود از مجموع درآمد کل جمعیت کشور بروندی با ۷ میلیون جمعیت بیشتر بود و درآمد یک سال بیل گیتس بیش از مصرف سالانه مردم اتیوپی با بیش از ۶ میلیون جمعیت بود (گزارش‌های توسعه جهانی، ۱۹۹۹).

گزارش بانک جهانی در سال آغازین قرن بیست و یکم به خوبی گویای آسیب‌های توسعه می‌باشد. گزارش بانک جهانی در این سال (۲۰۰۱ میلادی) به فقر اختصاص یافت که با عنوان «مقابله با فقر، ایجاد فرصت، اقتدارسازی و تأمین امنیت» منتشر شد که چکیده‌ای از گزارش، حاصل توسعه بدون اخلاق را نشان می‌دهد:

جهان هم اکنون با وجود رونق و فراوانی، از فقر عمیقی رنج می‌برد. از ۶ میلیارد نفر جمعیت جهان، ۲/۸ میلیارد نفر (حدود نیمی از آن) با کمتر از ۲ دلار در روز و ۱/۲ میلیارد نفر (حدود یک - پنجم آن) با کمتر از یک دلار در روز زندگی می‌کنند که حدود نیمی از گروه اخیر در

آسیا به سر می‌برند. در کشورهای ثروتمند کمتر از ۵ درصد کودکان زیر ۵ سال و در کشورهای فقیر ۵۰ درصد دچار سوء تغذیه‌اند.

علی‌رغم آنکه وضعیت انسانی، ثروت جهانی و ارتباطات بین‌المللی در قرن گذشته بهبود یافته است، اما همچنان فقر تداوم دارد و توزیع ثروت و منافع در جهان شدیداً نابرابر شده است. درآمد متوسط در ۲۰ کشور غنی‌تر جهان، ۲۷ برابر ۲۰ کشور فقیرتر است و این شکاف در طول ۴۰ سال گذشته، دو برابر شده است. در آمریکای لاتین، جنوب آسیا و صحرای آفریقا، تعداد فقرا افزایش یافته و در کشورهای آسیای مرکزی و اروپای شرقی، تعداد افرادی که با کمتر از یک دلار در روز زندگی می‌کنند، در انتقال به اقتصاد بازار به بیش از دو برابر افزایش یافته است. در برخی کشورهای آفریقایی مانند بوتسوانا و زیمبابوه، یک چهارم بزرگسالان از بیماری ایدز در رنج‌اند. نرخ مرگ و میر کودکان در صحرای آفریقا پانزده برابر کشورهای پیشرفته است. فقرا، آزادی عمل و انتخاب کمتری دارند و نسبت به بیماری‌ها، نوسانات اقتصادی و حوادث طبیعی به شدت آسیب‌پذیرند. آن‌ها تنها به روش‌های نامناسب درمانی دولتی و خیریه دسترسی دارند (ویژه‌نامه نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی، ۱۳۸۱).

### تخریب محیط زیست

رویکرد «رشد، سپس محیط زیست» که در برنامه‌های توسعه اولیه اتخاذ گردید، به تخریب شدید محیط زیست منجر شد و می‌دانیم که این تخریب در میان مدت و بلند مدت به رشد نیز آسیب می‌رساند. در ربع آخر قرن بیستم اگر چه در برخی کشورها بویژه جنوب آسیا، رشد سالانه ۵ درصد تحقق یافت و فقر نیز به شدت کمتر شد، ولی تخریب محیط زیست در همه مناطق جهان، از میزان (نرخ) کاهش فقر سبقت گرفت. حدود ۲۰ درصد زمین‌های دارای پوشش گیاهی در شرق آسیا دچار فرسودگی خاک شدند. تکثیر زیستی در ۵۰ تا ۷۵ درصد خطوط ساحلی و مناطق دریایی حفاظت شده به شدت در معرض خطر قرار گرفت. در کشورهایی مانند چین، مالزی و تایلند که در دهه ۱۹۸۰ میلادی آزادسازی را شروع کردند، انتشار دی‌اکسید کربن سه برابر شد.

در آمریکای مرکزی که رشد آهسته‌ای داشته و فقر همچنان بالاست، جنگل‌زدایی شدید، فرسایش خاک، ماهی‌گیری بیش از حد و آلودگی آب‌های ساحلی تجربه شده است. میزان‌های رشد سریع‌تر، تأثیر منفی بر محیط زیست دارند، زیرا عواملی از قبیل گسترش صنعتی،

شهرسازی و افزایش بهره‌برداری از منابع تجدید شدنی و تجدید ناشدنی را به همراه دارند. آلودگی و فنون نامطلوب ماهیگیری به صخره‌های مرجانی آسیب رسانده و در نتیجه زندگی جانوری و گیاهی وابسته به زیست بوم‌های صخره‌های مرجانی پیچیده را از بین برده یا در معرض نابودی قرار داده است.

و نکته مهم این است که فقرا بار آلودگی و تخریب محیط زیست را متحمل می‌شوند، در حالیکه اغلب این ثروتمندان هستند که از منافع آن بهره‌مند می‌شوند. شرکت‌های بزرگ به تجارت درختان می‌پردازند و جنگل‌ها را نابود می‌کنند ولی جوامع بومی فقیر، غذا، سوخت، گیاهان دارویی و در برخی مواقع فضای حیاتی و حتی سرپناه خود را از دست می‌دهند. آب‌ها را اغلب فاضلاب‌های صنعتی آلوده می‌کنند و این فقیران هستند که به علت عدم دسترسی به آب لوله‌کشی و سیستم‌های تصفیه آب، از آن محروم می‌شوند. و به علت اینکه فقرا بیشتر در کنار جاده‌ها زندگی می‌کنند، آلودگی بیشتری را متحمل می‌شوند (با استفاده از گزارش توسعه انسانی سازمان ملل، ۱۹۹۸).

هر چه می‌گذرد، بیشتر در می‌یابیم که تأثیرات تباهی زیست محیطی به مرز کشورها محدود نمی‌شود؛ چنانکه باران اسیدی، تغییر آب و هوای کره زمین و مسائل فرامرزی از قبیل رودخانه‌های آلوده مصادیق این امر هستند؛ گرچه ممکن است زیست بوم، بی‌توجهی‌های فردی به محیط زیست را تحمل کند، ولی بی‌توجهی‌های دسته جمعی مداوم می‌تواند زیست بوم‌های جهانی و خود بشریت را به مخاطره افکند. اینها کافی است که به رشدی بیندیشیم که به لحاظ زیست محیطی پایدار باشد (تامس، ۱۳۸۶).

### تجدید نظر در برنامه‌های توسعه مال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مشکلاتی در اثر اجرای برنامه‌های توسعه اولیه که پس از جنگ دوم جهانی به وجود آمد. این مشکلات عمدتاً از تأکید صرف بر رشد تولید، انباشت سرمایه و مداخله دولت پدید آمد که فقر، نابرابری و تخریب محیط زیست، برخی از عوارض و آسیب‌های آن بود و در پی آن نسل دوم اقتصاددانان توسعه ظهور کردند که واقع‌گراتر بودند و بخصوص به ملاحظات اخلاقی توجه داشتند؛ اگر چه تفسیرها و تحلیل‌های آنان بر اصول اقتصاد نئو کلاسیک مبتنی بود.

این اقتصاددانان از بحث‌ها و مدل‌های کلی، فاصله گرفتند و به جای تأکید بر توسعه، به توسعه‌نیافتگی و جبران عقب‌ماندگی پرداختند که به این ترتیب توجه آنان بیشتر به کشورهای

جهان سوم معطوف گردید و بویژه که اهمیت «نحوه تخصیص سرمایه» و «رشد سرمایه انسانی» به جای «انباشت سرمایه» برجسته شد.

افزایش ناهمگونی بین کشورها نیز از دیگر آسیب‌های توسعه مکانیکی بود که نظریات جدید رشد به آن توجه داشت. نقش دولت نیز اهمیت داشت، زیرا در برنامه‌های اولیه توسعه، دولت مبرا از رانت و فساد بود و با مداخله خود می‌توانست اجرای برنامه‌های توسعه را تسریع بخشد، در حالی که همین برنامه‌های توسعه، زمینه رانت‌جویی و فساد را در کارگزاران دولتی بیش از پیش به وجود می‌آورد.

همچنین بر خلاف تأکید نسل اول بر صنعتی شدن، نسل دوم به ارزیابی سیاست‌های پرداخت که سبب پیشبرد توسعه روستایی می‌شوند. آثار مداخله دولت در قیمت‌گذاری محصولات کشاورزی به دغدغه مهمی بدل شد. مطالعات بی‌شماری نشان داد که سیاست‌های اشتباه در زمینه قیمت‌گذاری محصولات کشاورزی، تأثیر زیان‌آوری بر شکاف میان درآمدهای روستایی و شهری دارد (استیگلیتز، ۱۹۸۶؛ به نقل از میر، ۱۳۸۲).

بحث حکمرانی خوب<sup>۱</sup> نیز از پس مشکلات مداخله دولت بزرگ و ناکارآمد و اثر مخرب فساد بر توسعه مطرح شد. فساد سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی، درآمدهای مالیاتی را کاهش می‌دهد، و با کاهش اعتبارات خدمات اجتماعی در بودجه عمومی که برای فقرا مهم‌اند، موجب بدتر شدن توزیع درآمد می‌شود و تخصیص منابع را از هدف کاهش فقر منحرف می‌کند. طبق مطالعه تانزی و داوودی<sup>۲</sup>، فساد موجب افزایش اندازه سرمایه‌گذاری عمومی می‌شود؛ زیرا این امر فرصت‌هایی برای رانت‌ها و تخلفات مالی مأموران فاسد فراهم می‌آورد.

وقتی فساد رواج یابد، فقرا متحمل مالیات‌های بیشتری می‌شوند و سطوح پایین‌تری از خدمات اجتماعی را دریافت می‌کنند، سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی در جهت عکس مسیری که به فقرا کمک می‌کند به جریان می‌افتد و فرار از فقر کاهش می‌یابد.

مطالعات گری و کافمن<sup>۳</sup> نشان می‌دهد نظام‌های فاسد اغلب به سرمایه‌گذاری در زمینه‌های دفاعی روی می‌آورد که این امر به قیمت احداث نکردن درمانگاه‌های بهداشتی روستایی تمام می‌شود.

---

۱ - Good Governance

۲ - Tanzi & Davoodi (1997)

۳ - Gray & Kaufmann (1998)



این سوگیری‌ها، توزیع درآمد را بدتر و منابع را از روستاها به شهرها منحرف می‌کند (توماس، ۱۳۸۲).

## اخلاق توسعه

سابقه اخلاق توسعه به صورت عمومی و کلی به دهه ۱۹۴۰ میلادی بر می‌گردد که فعالان سیاسی و منتقدان اجتماعی نظیر مهاتما گاندی در هند، راثول پربیش در آمریکای لاتین و فرانتر فانون در آفریقا از توسعه استعماری و تقلیدی انتقاد کردند. سپس از اوایل دهه ۱۹۶۰ میلادی، دنیس گولت آمریکایی<sup>۱</sup> - تحت تأثیر لویی ژوزف لبره<sup>۲</sup> اقتصاددان فرانسوی و گونار میرال<sup>۳</sup> - اینگونه بیان کرده است که توسعه نیازمند بازتعریف، رفع ابهام و قرار گرفتن در عرصه بحث اخلاقی است. گولت دغدغه مسائل اخلاقی و ارزشی برآمده از نظریه، برنامه‌ریزی و کاربرد توسعه را داشت که تأکید می‌کرد توسعه کاذب به خاطر تجارب تلخ خود در زمینه رنج و عذاب انسان‌ها و از دست دادن معنا، ممکن است به ضد توسعه منجر شود (کراکر، ۱۳۸۴).

در دهه ۱۹۷۰ میلادی نیز فیلسوفان اخلاقی انگلیسی - آمریکایی به این مبحث مدد رساندند که اثر شاخص این دوره «فلسفه اخلاق نجات‌بخش»<sup>۴</sup> «گرت هاردین»<sup>۵</sup> است.

آمار تیاسن و پل استرین نیز در دهه ۱۹۸۰ میلادی نابرابری اقتصاد جهانی و گرسنگی را بررسی کرده و به این نتیجه رسیدند که این بی‌عدالتی ناشی از جدایی اقتصاد و توسعه از اصول اخلاقی است و پس از آن بود که سن، عنوان یکی از مهمترین آثار خود را به «نابرابری اقتصادی» اختصاص داد.

صاحب‌نظران، سیاستگذاران و تصمیم‌گیران توسعه به ویژه در دو دهه پایانی قرن بیستم، با مسائل اخلاقی روبرو بوده‌اند و گرایش‌ات ارزش‌مدارانه رفته رفته پر رنگ‌تر می‌شود و برخی صاحب‌نظران، توجه به اخلاق توسعه را توصیه نموده‌اند و منظور از اخلاق توسعه، ارزیابی اخلاقی اهداف و ابزار توسعه در جهان سوم و جهان است و وظیفه اخلاقی توسعه، انسانی کردن

۱-Denis Goulet

۲-Louis Joseph Lebret

۳-Karl Gunnar Myrdal (1898-1987)

۴-Life Boat Ethics

۵-Garrett Hardin

تصمیمات و فعالیت‌های توسعه‌است (کراکر، ۱۳۸۴).

مسئولیت محوری اخلاق توسعه، تضمین این است که تغییرات ناگوار که تحت عنوان توسعه و پیشرفت شروع شده‌اند، به ضد توسعه منجر نشود؛ ضد توسعه‌ای که فرهنگ‌ها و افراد را تخریب و بدبختی‌های بی‌دلیل را تحمیل می‌نماید.

اخلاق توسعه به ویژه از سوی کشورهای در حال توسعه مورد استقبال قرار گرفت. مدیران، پژوهشگران و کارشناسان آسیایی در سال ۱۹۸۰ میلادی در همایش‌ها و طرح‌های مشترک تحت عنوان موضوعات مرتبط با «اخلاق توسعه در آسیا»، نقش‌های مهمی ایفا نموده‌اند. در آمریکای لاتین نیز موضوع توسعه با نگاه اخلاقی و فلسفی پی گرفته شد. همچنین در اقیانوسیه موضوع اخلاق توسعه در دانشگاه گینه‌نو از نیمه‌های دهه ۱۹۸۰ میلادی موضوع مطرحی بوده و آن نهاد علمی، سمینارهایی را در این باره برگزار کرده است.

به این ترتیب بحث اخلاق توسعه- که در برخی منابع و مآخذ از آن با عنوان «فلسفه اخلاق توسعه» یاد شده- گسترش یافته و تعمیق گردید.

مهمترین دغدغه اخلاق‌گرایان توسعه را می‌توان به صورت خلاصه اینگونه بیان کرد:

اولاً، آنچه از آن به عنوان توسعه یاد می‌شود، بیشتر معطوف به رشد اقتصادی است که به همان اندازه که مشکلاتی را حل کرده، مسائل جدیدی به وجود آورده است.

ثانیاً، تولید ثروت بیشتر، اگر بی‌هدف صورت پذیرد، - مانند آنچه که در توسعه مرسوم اتفاق افتاده است- به زیست انسانی و دنیای بهتری منجر نخواهد شد.

ثالثاً، کاربردهای نظریات توسعه- چه بخواهیم و چه نخواهیم- حامل ابعاد اخلاقی و ارزشی‌اند و چون در طراحی آنها، ارزش‌های والا منظور نشده، به ارزش‌های منفی مانند نابرابری، فقر و تخریب محیط زیست منجر شده است.

رابعاً، کنترل فقر، نابرابری و تخریب محیط زیست و اصول پایه دیگری چون حفظ همبستگی، استقلال و آزادی از ارزش‌های اخلاقی هستند که می‌باید در فرایند توسعه از محوریت برخوردار باشند (با استفاده از کراکر، ۱۳۸۴).

## نتیجه

اقتصاد از دوره باستان و نزد متفکرانی مانند ارسطو ذیل اخلاق مطرح گردید و در دوران قرون وسطی علاوه بر اخلاق، با دین نیز عجین شد. مرکانتیلیسم اما شکافی بین آموزه‌های اخلاقی و اقتصاد ایجاد کرد ولی مؤسس علم اقتصاد، اسمیت و استاد اصلی و نیز شاگرد برجسته وی و همچنین مالتوس مجدداً اقتصاد را در چارچوب اخلاق تئوریزه کردند.

پس از استقلال اقتصاد و مطرح شدن آن به عنوان یک علم، از سوی ریکاردو بود که مقدمه جدایی اقتصاد از اخلاق فراهم شد و استیورات میل، روش‌شناسی پوزیتیویستی را برای اقتصاد به کار بست و استفاده از ریاضیات که توسط ریکاردو آغاز شده بود نیز توسط میل، پی گرفته شد و «انسان اقتصادی» را که از نظر رفتار، حداکثر کننده ثروت بود مبنا قرار داد.

با استنلی جونز، اقتصاد دوران گذار خود را از کلاسیک به مدرن تجربه کرد که اقتصاد را از نظر روش‌شناسی و استفاده از آمار و ریاضی به علوم طبیعی نزدیک‌تر و این علم را مکانیکی‌تر کرد و با اعمال نوعی لذت‌گرایی انسان‌ها در تئوری‌های اقتصادی، ارزش‌های اخلاقی را کاملاً از آن دور نمود و عنوان علم اقتصاد را بر این مفاهیم اعمال نمود و مارشال اولین کتاب «اصول علم اقتصاد» را منتشر ساخت و مدرسه و رشته مستقل اقتصاد را در ادامه فرایندهای فوق تأسیس نمود. توسط رابینز و فریدمن، روش اثبات‌گرایانه به اوج خود رسید و انسان اقتصادی به عنوان انسان فردگرای خودخواه مطرح گردید و با استفاده از ریاضیات به اقتصادسنجی ختم شد و هر آنچه می‌توانست با اخلاق سر و کار داشته باشد مانند دروس تاریخ عقاید اقتصادی، در دانشگاه‌ها مهجور افتاد.

این روند از نیمه دوم قرن بیستم که مشکلات اقتصاد بدون اخلاق و نفع‌پرستی فردی و خودخواهی، خود را در افول سرمایه اجتماعی نشان داد، متوقف شد. علم اقتصاد با یک پارادوکس مواجه گردید و تئوری‌هایی که برای رشد اقتصادی عرضه شده بود، به ضد خود تبدیل گشت و در برخی جوامع پیشرفته که بر فردگرایی افراطی تأکید می‌گردید، رشد تولید تحت تأثیر قرار گرفته و با افول مواجه شد که این روند باعث تجدیدنظر اندیشمندان اقتصادی گردید و از چند دهه پیش، از سوی اقتصاددانان رجوع مجددی به اخلاق صورت گرفته است.

رابینز که خود از پیش‌برندگان روش اثبات‌گرایی صرف در اقتصاد بود، از اولین متفکرانی است که خلأ اخلاق را در علم اقتصاد یادآور شد و پس از او صاحب‌نظران بزرگی چون سن و استیگلیتز و دیگران در مسیر خلاف روند قبلی گام نهادند. تقریباً همین فرایند در اقتصاد توسعه

نیز در مدت فشرده‌تری رخ داد و توسعه بدون اخلاق که پس از جنگ دوم جهانی مطرح شده بود، به وضعیتی مشابه علم اقتصاد دچار شد.

حاصل توسعه‌ای که فقط بر رشد اقتصادی تأکید می‌کرد و فقر گسترده، نابرابری عمیق، تخریب محیط زیست که آن هم بیشتر ضرر فقرا را در پی داشت؛ به همراه گزارشات فجیعی از این وضعیت بویژه از سوی سازمان‌های بین‌المللی، نسل بعدی اقتصاددانان توسعه را به تجدید نظر واداشت.

امروزه بحث اخلاق توسعه و فلسفه اخلاق توسعه و حتی فلسفه اخلاق توسعه بین‌الملل، از مطرح‌ترین و زنده‌ترین بحث‌ها در موضوع توسعه است که توسط صاحب‌نظران برجسته توسعه در اقصی نقاط جهان مطرح گردیده و با استقبال جهانیان و بویژه کشورهای در حال توسعه روبرو شده است.

## منابع

- آلوی، جیمز (۱۳۸۴)، تاریخچه‌ای از علم اقتصاد، *اقتصاد اسلامی*، ترجمه علی نعمتی، سال ۵، شماره ۱۹، پاییز.
- باسو، کائوشیک (۱۳۸۲)، «درباره اهداف توسعه» در *پیشگامان اقتصاد توسعه*؛ ترجمه غلامرضا آزاد؛ نشر نی.
- پاتنام، رابرت (۱۳۸۵)، «جامعه برخوردار، سرمایه اجتماعی و زندگی عمومی»؛ مجموعه مقالات *سرمایه اجتماعی، اعتماد، دموکراسی و توسعه*، نشر شیرازه.
- پرمن، راجر و همکاران (۱۳۸۲)، *اقتصاد محیط زیست و منابع طبیعی*؛ ترجمه حمیدرضا ارباب؛ تهران: نشر نی.
- تامس، وینود (۱۳۸۶)، «بازبینی چالش توسعه» در *پیشگامان اقتصاد توسعه*، ترجمه غلامرضا آزاد؛ نشر نی.
- ترنر، کری و همکاران (۱۳۸۴)، *اقتصاد محیط زیست*؛ ترجمه سیاوش دهقانیان و همکاران، دانشگاه فردوسی.
- راغفر، حسین (۱۳۸۶)، «مقدمه‌ای بر رابطه فلسفه اخلاق و اقتصاد»، *اخلاق و اقتصاد، مجموعه مقالات*، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- قنادان، محمود (۱۳۸۶)، *کلیات علم اقتصاد*؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مصطفوی، سید محمد حسن (۱۳۸۷)، «عوامل تأثیرگذار بر سطح اجتماعی و راهکارهای ارتقای آن» در *نشریه مهندسی فرهنگی*، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، سال سوم، شماره ۲۳ و ۲۴.
- میر، جراللد (۱۳۸۲)، *پیشگامان اقتصاد توسعه*، ترجمه غلامرضا آزاد، نشر نی، چاپ اول.
- نمازی، حسین (۱۳۸۴)، *نظام‌های اقتصادی*؛ تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- — (۱۳۸۱) مقابله با فقر: ایجاد فرصت، اعطای قدرت و تأمین امنیت؛ ویژه‌نامه نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی، *در مجلس و پژوهش*، ترجمه محسن مهرآرا، شماره ۳۳، سال نهم، بهار.
- کراکر، دیوید آلن (۱۳۸۴)، «به سوی اخلاق توسعه»، در *فصلنامه راهبرد یاس*، ترجمه اسماعیل رحمانپور و مهدی صفار دستگردی؛ شماره دوم، تابستان.
- کراکر، دیوید آلن (۱۳۸۴)، «فلسفه اخلاق توسعه، خاستگاه‌ها، همسویی‌ها و ناهمسویی‌ها» در *فصلنامه راهبرد یاس*؛ ترجمه حامد حاجی حیدری، شماره سوم، پاییز.

- World Bank (2001), *World Development Report*.
- World Bank (2000), *World Development Report*.
- Stiglitz, J.E.(1986), *The New Development Economics*, World Development,14(2).
- United Nations Development Programme: UNDP(1997), *Human Development Report*.
- Tunzi, Vito & Hamid Davoodi(1997), *Corruption, Public Investment and Growth*; IMF Working paper, WP/97/139.
- Gray, C.W. & Kaufmann, D. (1998), *Corruption and Development; Finance & Development*, 35(1).

